

سبک‌های دلبستگی و شیوه همسرگزینی (چندهمسری - تک‌همسری)

دکتر مسعود عارف‌نظری*، دکتر محمدعلی مظاهری**

چکیده:

به‌منظور بررسی رابطه بین سبک‌های دلبستگی و شیوه همسرگزینی (تک‌همسری - چندهمسری) نمونه‌ای شامل ۲۴۵ مرد متأهل انتخاب‌گردید. از این میان ۴۵ آزمودنی چندهمسر و ۲۰۰ آزمودنی تک‌همسر در نظر گرفته شد. پیش از این، رابطه بین سبک‌های دلبستگی و الگوهای رفتاری بزرگسالان، علی‌الخصوص نقش تأثیرگذار آن بر روابط عاشقانه و سازگاری زناشویی در پژوهش‌های زیادی گزارش شده بود. در پژوهش حاضر ملاک چندهمسری براساس تاریخچه زندگی زناشویی و سبک‌های دلبستگی نیز براساس آزمون سبک‌های دلبستگی بزرگسالان هزن و شیور (۱۹۸۷) مشخص شد. سپس از طریق آزمون خ‌ی دو بر تفاوت معنادار میان سبک‌های دلبستگی در مردان چندهمسر و تک‌همسر تأکید شد. نتایج، حاکی از رایج‌تر بودن سبک دلبسته ایمن در هر دو گروه تک‌همسر ۷۵٪ و چندهمسر ۶۵٪ بود. لذا با توجه به یافته‌های پژوهش، سبک‌های دلبستگی نایمن نمی‌توانند عامل تعدد زوجین افراد باشند. این رفتار با الگوی دلبستگی ایمن، ارتباط بیشتری را نشان می‌دهد.

به‌نظر می‌رسد اساس تکامل‌شناختی رفتارهای همسرگزینی به‌گونه‌ای در متن جوامع مختلف خود را حفظ نموده است که تعاریف فرهنگی و قوانین موضوعه نتوانسته تغییر چندانی در آن ایجاد نماید. از این‌رو رفتار چندهمسری چه به شکل قانونمند آن و چه به شکل روابط برون‌زناشویی در جوامع مختلف مشاهده می‌شود. با توجه به استفاده نظریه دلبستگی از نظریات کردارشناسی و روان‌شناسی تکاملی، طبیعی به‌نظر می‌رسد که رفتار چندهمسری دست‌کم از این نقطه‌نظر رفتاری بهنجار و بدون عوامل زمینه‌ساز روان آسیب‌شناختی باشد.

کلیدواژه‌ها: دلبستگی - چندهمسری - روان‌شناسی تکاملی

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی رودهن

** دانشیار پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی، «تهران، اوین، دانشگاه شهید بهشتی، پژوهشکده خانواده»

مقدمه

اگر در روم باستان، رابطه جنسی آزاد و گروهی مجاز شمرده می‌شد و در مراسم گوناگونی در طول سال بدون هیچ حد و مرزی مردان و زنان در این جشن‌ها شرکت می‌جستند و از روابط جنسی گروهی^۱ برخوردار بودند؛ در شرق و تمدن ایرانی روابط جنسی برون زناشویی^۲، ناشایست شمرده می‌شد. لیکن به‌جای آن چندهمسری^۳ امری رایج بود و مردان، گذشته از زنان عقدی، زنان غیرعقدی نیز می‌گرفتند. کنیزان زرخرید و زنان اسیر نیز بودند که چاکرزن خوانده می‌شدند (کلمان‌هوار، ترجمه انوشه، ۱۳۵۷).

بررسی تاریخی رفتار جنسی در جوامع گوناگون نشان می‌دهد که این روابط هیچ‌گاه منحصر به رابطه بین یک زن و یک مرد باقی نمانده است، حال چه قانونمند، به‌شکل چندهمسری و چه به‌صورت غیرقانونمند در انتخاب آزادانه چند شریک جنسی^۴.

با توجه به مفهوم کهن الگوی یونگ، که «گرایش ارثی در پاسخ دادن به جهان به‌گونه‌ای معین که شامل تصاویر نخستین (تصاویر ازلی^۵) و بازنمایی‌هایی از انرژی‌های غریزی در ناهشیار جمعی انسان‌هاست.» (فراگر^۶ و فدیمان^۷، ۱۹۹۸) و «به وسیله تکرار شدن در زندگی نسل‌هایی که به‌دنبال هم آمده‌اند، درون انسان تثبیت‌شده و در رؤیایها و خیال‌پردازی‌های او آشکار می‌شوند، به شکل آمادگی برای عمل کردن به شیوه‌ای خاص در تمام انسان‌ها وجود دارد.» (شولتز، ترجمه کریمی، جمهوری و همکاران، ۱۳۷۹)، چندهمسری را نیز به‌معنای تکامل‌شناختی آن می‌توان یک کهن الگوی نافذ در تمام اقوام و تمدن‌ها دانست.

علت حضور رفتارهای جنسی چندهمسری، چه به شکل ازدواج (مانند ایران و مصر) چه به شکل روابط گروهی (مانند روم و یونان)، توسط روان‌شناسان تکامل‌نگر مورد بررسی قرار گرفته لیکن پاسخ قطعی آن هم‌چنان درگروی تحقیقات بیشتر است. در گونه انسانی اگرچه نظام‌های همسرگزینی^۸ (جفت‌جویی) از برنامه‌ریزی‌های ژنتیک پیروی می‌کنند ولی به‌علت ساختار تکامل یافته قشر مخ، این یادگیری انسان‌هاست که در نهایت بر میراث ژنتیک او تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر در مورد آن که چنین نظامی به وسیله دی.ان.ای. کدگذاری شده باشد، گفت‌گوهای زیادی وجود دارد (کارتراپت^۹، ۲۰۰۰؛ بدکاک^{۱۰}، ۲۰۰۰).

تبیین نافذ و قابل قبول‌تر در این زمینه، تبیینی است در چارچوب نظریات روان‌شناسی تکاملی که حیطه‌های فرهنگی - شناختی را توأم با اساس زیست‌شناسی رفتار در نظر می‌گیرد. شیور^{۱۱} و هزن^{۱۲} (۱۹۸۸)، این دیدگاه را در مقایسه با سایر دیدگاه‌ها برای بررسی چنین رفتارهایی رویکردی قانع‌کننده‌تر و از نظر تئوریک اساسی‌تر برای مطالعه می‌دانند (مظاهری، ۱۳۷۹).

ادوارد جان موستین باولبی^{۱۳} با استفاده از دستاوردهای کردارشناسی^{۱۴}، سایبرنتیک و اطلاعات،

روان‌کاوی، روان‌شناسی تجربی و نظریه سیستم‌ها^{۱۵}، یکی از مؤثرترین و پذیرفته‌شده‌ترین نظریه‌ها را در زمینه شکل‌گیری رفتارهای جنسی و رشد عشق^{۱۶} ارائه داده است. باولبی با عاریت گرفتن مفهوم نظام‌های رفتاری^{۱۷} از کردارشناسی کوشید به توصیف «نظام‌های رفتاری ویژه نوعی^{۱۸}» پردازد، که نتایج قابل پیش‌بینی را در پی دارند یا حداقل می‌توانند رفتارهای خاصی را که موجب تناسب تولید مثلی^{۱۹} می‌شوند، را تبیین نماید (کسیدی^{۲۰} و شی‌ور، ۱۹۹۹).

از آن‌جا که انسان‌ها در طول تاریخ حیات خود، زمانی که در گروه‌های کوچک به‌دنبال غذا در حرکت بودند، از سوی پاره‌ای از حیوانات تهدید می‌شدند، مانند سایر نخستی‌ها^{۲۱}، شیوه‌هایی برای مراقبت از کودکان و اعضای جوان‌تر، توسط بالغین و سایر بزرگسالان گروه داشتند. مراقبتی که اگر کودک از بزرگسال دور می‌افتاد هیچ‌گاه بدست نمی‌آورد. لذا کودک برای آن‌که بتواند بقای خود را حفظ کند باید رفتار دل‌بستگی^{۲۲} را شکل می‌داد. نشانه‌های رفتاری خاصی که نزدیکی کودک به مراقبین‌اش را موجب شده و آن را حفظ می‌کرد (کرین^{۲۳}، ۲۰۰۰).

تحقیقات زیادی تأثیر سبک‌های دل‌بستگی ایجاد شده در کودکی را بر رشد بزرگسالی مورد توجه قرار داده‌اند (مظاهری، ۱۳۷۹؛ لاینز - روث و کارلسون^{۲۴}، ۱۹۹۶؛ آدام و همکاران، ۱۹۹۶؛ فینی^{۲۵} و نولر^{۲۶}، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱؛ آل‌گایر و آل‌گایر^{۲۷}، ۱۹۹۵). نتایج این تحقیقات علاوه بر آن‌که نقش الگوهای دل‌بستگی را بر رشد و ساختار شخصیت بزرگسالی مشخص ساخته است، به‌طور اخص بیانگر این نکته است که کودکانی که از الگوهای دل‌بستگی نایمن (اعم از دوسوگرا یا اجتنابی) برخوردار هستند، در بزرگسالی نیز در روابط عاشقانه، روابط دوستانه و حتی رفتار سازگارانه جمعی، مشکلاتی را متحمل می‌شوند.

برخی از محققین (به‌عنوان مثال لوپز، ۱۹۹۵) ایجاد نوعی طرح‌واره دل‌بستگی^{۲۸} در کودک را عاملی می‌دانند که در تعامل با محیط، نوع رفتارهای آتی او را تعیین می‌کند (اردمن^{۲۹} و کافری^{۳۰}، ۲۰۰۳). مک‌کارتی^{۳۱} چنین رویکردهایی را برپایه مجموعه‌ای از «انتظارات سازمان‌یافته درونی^{۳۲}» استوار می‌داند که به فرد کمک می‌کنند، تعامل‌های خویش با دنیا و افراد پیرامونش را راهبری و پیش‌بینی کند. از دیگر سو، به‌مثابه یک مکانیسم فرضی، موجب تأثیر تجربیات دلبستگی بر شیوه زندگی شخص می‌شود. اکنون که تحقیقات دلبستگی با سرعت پیش می‌رود، بررسی این پدیده یکی از موضوعات بسیار مطرح در این تحقیقات است که بیشتر با عنوان «الگوهای عمل‌کننده درونی^{۳۳}» مورد توجه قرار گرفته است. باولبی، این الگوهای عمل‌کننده درونی را نمایان‌گر انتظار کودک از پاسخ‌دهنده بودن تصویر مادرانه می‌دانست. از آن‌جا که این الگوها شامل روی‌دادهای ذهنی و درونی می‌شوند مطالعه آن‌ها در نوزادی مشکل است. اما تحقیقات نشان داده، از سن سه‌سالگی، کودکان می‌توانند داستان‌های نیمه‌تمام مربوط به موقعیت دلبستگی را کامل کنند (به‌عنوان مثال: برترتون^{۳۴}، ریجوی^{۳۵} و کسیدی، ۱۹۹۰). در بزرگسالان هم افکار و احساسات و نگرش نسبت به رابطه دلبستگی، بدون شک

می‌تواند بر نحوه رفتار تأثیرگذار باشد (کرین، ۲۰۰۰). از این‌روست که این الگوی درونی شده دلبستگی در فرد می‌تواند بر تجربیات بزرگسالی او تأثیرگذار بوده به‌عنوان معرفی از نحوه عملکرد رفتار وی محسوب شود.

در زمینه روابط عاطفی نیز تحقیقات مؤید همین نکته است که «پویایی‌های دلبستگی»^{۳۶} روابط عاطفی بزرگسالی را شکل می‌دهند (هزن و شیور، ۱۹۸۷). همچنین تحقیقات نشان داده‌اند برخلاف رابطه کودک - والدینی در روابط بزرگسالی، دلبستگی معمولاً دوجانبه است. بدین معنی که هم‌بسترها^{۳۷} به‌عنوان تصویر دلبستگی^{۳۸} برای هم عمل می‌کنند. تحقیقات نشان داده‌اند که روابط جنسی یا عاطفی هم‌بسترها عموماً به‌عنوان یک تصویر دلبستگی اولیه برای طرفین عمل می‌کند (هزن و زایف‌مان^{۳۹}، ۱۹۹۴؛ ترینک^{۴۰} و بارثولوميو^{۴۱}، ۱۹۹۷).

لذا با توجه به نتایج تحقیقاتی که در این زمینه انجام گرفته و با توجه به نظریات کردارشناسی می‌توان چنین بیان کرد که علاوه بر آن که رفتار جنسی، اعم از همسرگزینی یا غیر آن، خود به‌عنوان یک رفتار سازگارانۀ تکاملی در حیطه نظریه‌های رشدنکر قابل بررسی است، ارتباط آن با سبک‌های دلبستگی و چگونگی تأثیرگذاری این سبک‌ها بر نوع رفتارهای همسرگزینی باید مورد توجه قرار گیرد.

در این میان شاید کمتر تحقیقی در دست باشد که ارتباط این رفتار را در چارچوب نظریه‌های روان‌شناختی رشدنکر مورد بررسی قرار داده باشد. از این‌رو تبیین پدیده چندهمسری و تنوع‌طلبی جنسی با استفاده از الگوهای دلبستگی که نقش آن در الگوهای رفتاری بزرگسالی به‌اثبات رسیده، می‌تواند روشنگر این نکته باشد که آیا چندهمسری پدیده‌ای با اساس تکامل‌شناختی است یا الگوهای دلبستگی درست شکل ناگرفته و ناکارآمد، موجب آن می‌گردد؟

اغلب پژوهش‌های انجام شده در رابطه میان الگوهای دلبستگی و نگرش‌ها و رفتارهای جنسی مردان و زنان، حاکی از تعامل نیرومند این عوامل بوده، رابطه تنگاتنگ الگوهای دلبستگی و روابط جنسی را در زوجها نشان می‌دهد.

از سوی دیگر هم‌بستگی الگوی دلبستگی ایمن با رشد بهنجار و کارکردهای روانی اجتماعی سازگارانۀ توسط بسیاری از پژوهشگران گزارش شده است (به‌عنوان مثال: الیکر، اگلند، سروف، ۱۹۹۲؛ فینی و نولر، ۱۹۹۰؛ هزن و شیور، ۱۹۹۳).

تلفیق این نتایج، پژوهشگر را به این نتیجه می‌رساند که حتی اگر الگوهای دلبستگی به تنهایی نتوانند نوع روابط برون زناشویی افراد را پیش‌بینی کنند، بدون شک پیش‌بینی بسیار دقیقی برای چگونگی نگرش افراد به این‌گونه از روابط و عملکرد سازگارانۀ آن‌ها در رویارویی با این اعمال خواهد بود. به‌نظر می‌رسد افراد چه دارای الگوی دلبستگی ایمن و چه الگوهای دلبستگی ناایمن هر دو، تا حدودی در رویکرد به روابط برون زناشویی شباهت‌هایی را داشته باشند. اما پیش‌بینی می‌شود، افراد

دل‌بسته ایمن در صورت درگیر شدن در روابط برون زناشویی، روابط سازگارانه‌تری داشته و هم در رابطه با همسر خود و هم در رابطه با فرد جدید مشکلات کمتری را تجربه می‌نمایند. در این زمینه نباید از نظر دور داشت که صرف‌نظر از سبک دل‌بستگی، سطح تمایل جنسی و میزان تنوع‌طلبی جنسی افراد نیز در رویکرد به هر نوع رابطه بین فردی بسیار تأثیرگذار است.

اگرچه در تعداد قابل‌توجهی از مطالعات آسیب‌شناسی روانی، میان رفتارهای نابهنجار روانی و الگوهای نایمن دل‌بستگی، رابطه و تعامل معنی‌داری گزارش شده است (برای مثال: آلگایر و آلگایر، ۱۹۹۵؛ کارنلی، ۱۹۹۶؛ مک‌کلور^{۴۲} و همکاران، ۱۹۹۶)، اما در مورد پدیده چندهمسری و روابط جنسی، یافته‌ها گوناگون و بعضاً بسیار متناقض‌اند. (ن.ک.به: دونپورت، ۲۰۰۴؛ سعیدی، ۲۰۰۴؛ نیوبک^{۴۳} و شتزلر^{۴۴}، ۱۹۶۹؛ مولترپ^{۴۵}، ۱۹۸۶؛ هوک^{۴۶} و ریگان، ۱۹۹۰؛ آندرسون، ۱۹۹۴؛ کوین ۱۹۸۵^{۴۷}؛ برم^{۴۸}، ۱۹۸۹؛ کولوزون^{۴۹} و گرین، ۱۹۹۳).

از این‌رو تحقیقات مکمل در این زمینه می‌تواند پاره‌ای از ابهامات را برطرف نماید. همچنین با توجه به آن‌که مقوله چندزنی از موضوعات به‌شدت وابسته به فرهنگ است و در جوامع مختلف قضاوت‌های اجتماعی متفاوتی نسبت به این مقوله صورت می‌گیرد؛ بررسی این پدیده با استفاده از مفاهیم رویکرد تکامل‌نگر از قبیل دل‌بستگی و تنوع‌طلبی جنسی می‌تواند روشن سازد که این پدیده تا چه حد اساس تکامل‌شناختی داشته و تا چه میزان تحت تأثیر عوامل فرهنگی قرار گرفته است.

حال با توجه به توزیع استاندارد سبک‌های دل‌بستگی در جوامع گوناگون (۳۰٪ نایمن و ۷۰٪ ایمن) که در تحقیقات مختلف در کشورهای اروپایی، آمریکا و حتی ایران کم و بیش نسبت مشابهی را داراست (مظاهری، ۱۳۷۹، ۱۳۷۸، ۱۳۷۷)، می‌توان چنین استنباط کرد که اگر رفتار چندهمسری، رفتاری باشد که از لحاظ تکامل‌شناختی و کردارشناختی^{۵۰} ناهنجار محسوب می‌شود، بنابراین باید میان پراکندگی الگوهای دل‌بستگی در مردان چندهمسر و تک‌همسر تفاوت قابل‌قبولی مشاهده شود. اما اگر این تفاوت مشاهده نشود، حاکی از آن خواهد بود که الگوهای دل‌بستگی نایمن و چارچوب‌های رشدی نابهنجار عاملی برای چندهمسری محسوب نخواهند شد.

تحقیقات تجربی زیادی نیز مؤید آن است که دل‌بستگی نقش مهمی در پیوندهای بزرگسالان و «روابط عاشقانه و زناشویی»^{۵۱} بازی می‌کند (به‌عنوان مثال؛ ماریس، ۱۹۸۲؛ ویس، ۱۹۸۲؛ هزن و شیور، ۱۹۸۷؛ سیمپسون، ۱۹۹۰؛ کرکپاتریک^{۵۲} و دیویس، ۱۹۹۴). هزن و شیور، (۱۹۸۷) همچنین شیور و همکاران (۱۹۸۸) چنین استدلال کرده‌اند که روابط عاشقانه را می‌توان به‌عنوان یک فرآیند دل‌بستگی، مفهوم‌سازی کرد. مطابق این دیدگاه روابط ایجاد شده بین عشاق و همسران نوعی رابطه دل‌بستگی است با همان ویژگی‌ها که باولبی (۱۹۷۹) تشریح نموده است. چنین برداشت می‌شود که روابط دل‌بستگی، پیوندهای عاطفی مداومی هستند که با «پویایی‌های هیجانی پیچیده»^{۵۳} مشخص می‌شوند (مظاهری، ۱۳۷۹). بدین‌گونه الگوی دل‌بستگی شکل گرفته نه‌تنها نوع رابطه کودک را با

والدین مشخص می‌سازد و در شکل‌گیری شخصیت و روابط بزرگسالی وی مؤثر واقع می‌شود بلکه به‌طور مشخص چگونگی پیوندهای عاطفی در بزرگسالی را نیز نمایان می‌سازد.

با در نظر گرفتن نقش غیرقابل انکار الگوهای دلبستگی در کارکردهای رفتاری و الگوهای هیجانی بزرگسالی، بررسی رابطه بین این الگوها و چند همسرگزینی می‌تواند روشن‌گر این نتیجه باشد که آیا چندهمسری از یک زیرساخت تکامل‌شناختی برخوردار بوده و نوعی رفتار سازگارانه است یا رابطه‌ای است که بر اثر الگوهای تثبیت شده نامناسب دلبستگی در افراد بروز می‌نماید. همچنین بررسی پدیده چندزنی براساس الگوهای دلبستگی می‌تواند تعمیم‌پذیری نتایج بدست آمده از سایر تحقیقات را به حیطة روابط زوج‌های چندهمسر موجب شود.

بنابراین پژوهشگر با قبول پیش‌فرض تأثیرگذار بودن الگوهای دلبستگی بر الگوهای ارتباطی بزرگسالی به دنبال بررسی سبک‌های دلبستگی مردان چندهمسر و تک‌همسر و جستجوی تفاوت‌های احتمالی میان این دو گروه از مردان است؛ به‌منظور تشخیص دادن آن که آیا سبک‌های دلبستگی نایمن عاملی برای چندهمسری محسوب می‌شوند و یا این رفتار فاقد دلایل رشدی زمینه‌ساز اختلالات رفتاری است؟

روش

جامعه، نمونه و روش نمونه‌گیری

جامعه مورد پژوهش مردان متأهل تک‌همسر و چندهمسر ساکن شهر تهران هستند. با استفاده از فرمول $n = \frac{z(x/2)^2(p)(q)}{D}$ مشخص شد ۲۱۶ نمونه برای این پژوهش لازم است که از این میان ۱۶ نفر چندهمسر و بقیه تک‌همسر بودند. لیکن جهت جلوگیری از سوگیری در گروه‌های نمونه با حجم کوچک، با استفاده از طرح نمونه‌گیری غیرتصادفی ۴۵ نمونه چندهمسر و ۲۰۰ نمونه تک‌همسر از جامعه در دسترس انتخاب گردید.

در انتخاب نمونه چندهمسر ۱۴ نفر با معرفی دانشجویان، ۷ نفر با معرفی همکاران، ۴ نفر از مراجعین پژوهشگر و ۲۰ نفر با کمک دستیاران پژوهشگر انتخاب شدند. سپس پژوهشگر به اتفاق همکارانش طی ملاقات‌های حضوری، خلاصه‌ای از اهداف تحقیق را برای آزمودنی‌ها بازگو و پس از کسب رضایت آنان برای شرکت در پژوهش با تأکید بر محرمانه بودن نتایج و اطلاعات و عدم لزوم درج هیچ‌گونه اطلاعات هویتی روی برگه‌های پرسشنامه از آنان خواست که به پرسشنامه‌ها پاسخ دهند.

ابزارهای پژوهش

برای بررسی سبک‌های دلبستگی از ابزار دقیق و بسیار متداول اندازه‌گیری سبک‌های دلبستگی بزرگسالان که توسط هزن و شیور (۱۹۸۷) طراحی شده است، استفاده شد. این آزمون یک ابزار اندازه‌گیری تک‌عاملی خود گزارش‌دهی است که با روابط بزرگسالان تطبیق داده شده است. مفروضه اصلی این آزمون آن است که مشابهت‌هایی از سبک‌های دلبستگی نوزاد - مراقب را می‌توان در روابط بزرگسالان جستجو کرد.

یافته‌ها

جهت آزمون فرضیه‌های پژوهش اقدام به جمع‌آوری اطلاعات پرسشنامه‌ای از ۲۴۵ آزمودنی گردید. میانگین سنی گروه چندهمسر ۴۲ و گروه تک همسر ۳۲ سال بود که نشان از جوان‌تر بودن این گروه داشت. در گروه تک همسر از لحاظ سطح تحصیلات، در مجموع حدود ۳۱٪ دیپلم و ۳۳٪ لیسانس و بالاتر و از لحاظ درآمد، نیز افراد با درآمد یک تا سه میلیون ریال و سه تا پنج میلیون ریال بیشترین تعداد را دارا بودند. در گروه چندهمسر، افراد با تحصیلات دیپلم بیشترین تعداد را با ۳۵٪ و افراد با تحصیلات فوق‌دیپلم و لیسانس با میزان یکسانی یعنی ۲۲٪ در رتبه بعد قرار داشتند. از لحاظ درآمد نیز گروه چندهمسر عمدتاً از درآمد بالاتری برخوردار بودند به طوری که ۵۷٪ این گروه درآمدی ماهانه بالای ۵ میلیون ریال داشته‌اند. این نسبت در تک‌همسران ۲۲٪ بود. در مقیاس دلبستگی، پس از اجرای آزمون مشخص گردید، در گروه چندهمسر از ۴۵ آزمودنی، ۲۹ نفر دارای سبک دلبستگی ایمن، ۷ نفر اجتنابی و ۹ نفر دلبسته دوسوگرا بودند. از ۲۰۰ نفر آزمودنی تک‌همسر، ۱۵۱ نفر دلبسته ایمن، ۲۷ نفر ناایمن اجتنابی و ۲۲ نفر ناایمن دوسوگرا بودند.

جدول ۱ پراکندگی سبک‌های دلبستگی گروه تک‌همسر

سبک‌های دلبستگی	مشاهده شده	مورد انتظار	باقی‌مانده
سبک دلبستگی ایمن	۱۵۱	۶۶/۷	۸۴/۳
سبک دلبستگی اجتنابی	۲۷	۶۶/۷	-۳۹/۷
سبک دلبستگی دوسوگرا	۲۲	۶۶/۷	-۴۴/۷
جمع	۲۰۰	۲۰۰	-

$$X^2 = ۱۶۰/۲۱۰ \text{ و } p \leq ۰/۰۰۱$$

جدول ۱ نشان‌گر سبک‌های دلبستگی در افراد تک‌همسر است، همان‌گونه که مشاهده می‌شود آزمون‌های دو معنادار نبودن تفاوت سبک‌های دلبستگی را در این گروه نشان می‌دهد.

جدول ۲ پراکندگی سبک‌های دلبستگی گروه چندهمسر

سبک‌های دل‌بستگی	مشاهده شده	مورد انتظار	باقی مانده
سبک دل‌بستگی ایمن	۲۹	۱۵/۰	۱۴/۰
سبک دل‌بستگی اجتنابی	۷	۱۵/۰	-۸/۰
سبک دل‌بستگی دوسوگرا	۹	۱۵/۰	-۶/۰
جمع	۴۵	۴۵	-

$$x^2 = ۱۹/۷۳۳ \text{ و } p \leq ۰/۰۰۱$$

جدول ۲ نیز نشان می‌دهد پراکندگی سبک‌های دل‌بستگی گروه چندهمسر نیز معنادار نیست.

جدول ۳ مقایسه سبک‌های دل‌بستگی دو گروه چندهمسر و تک‌همسر

سبک دل‌بستگی	گروه تک‌همسر	گروه چندهمسر
ایمن	۱۵۱	۲۹
اجتنابی	۲۷	۷
دوسوگرا	۲۲	۹
جمع	۲۰۰	۴۵

$$x^2 = ۳/۰۷۵ \text{ و } p \leq ۰/۰۰۱$$

جدول ۳ نیز نشان می‌دهد، تفاوت بین پراکندگی سبک‌های دل‌بستگی بین گروه‌های تک‌همسر و چندهمسر تفاوت معناداری ندارد.

لذا این نتیجه حاصل می‌شود که تفاوت شیوه‌های همسرگزینی ناشی از تفاوت در سبک‌های دل‌بستگی نبوده و باید علت آن را در عوامل دیگر جستجو نمود.

بحث

بررسی مقایسه‌ای پراکندگی سبک‌های دل‌بستگی در گروه‌های تک‌همسر و چندهمسر با میزان پراکندگی این سبک‌ها در سایر جوامع و گروه‌ها (ن.ک: مظاهری، ۱۳۷۹، ۱۳۷۸، ۱۳۷۷) نشان می‌دهد فراوانی درصدی افراد دل‌بسته ایمن در هر دو گروه تک‌همسر و چندهمسر (به ترتیب ۷۵/۵٪ و ۶۴/۵٪) با نسبت‌های استاندارد جهانی و نتایج به‌دست آمده پژوهش‌های انجام شده در بزرگسالان ایرانی همسانی نشان می‌دهد. هرچند در مردان تک‌همسر این نسبت اندکی بیشتر و در مردان چندهمسر اندکی کمتر است. اما با توجه به این نکته که در سایر تحقیقات نیز هیچ‌گاه این نسبت

دقیقاً تکرار نشده است، این موضوع نمی‌تواند نشانگر مفهوم خاصی باشد. خاصه آن‌که پیش‌بینی می‌شد که نسبت افراد دل‌بسته ایمن در مردان تک‌همسر بیش از مردان چندهمسر باشد. نسبت افراد دل‌بسته اجتنابی در مردان تک‌همسر (۱۳/۵٪) دقیقاً مشابه نسبت بدست آمده در پژوهش مظاهری (۱۳۷۹) و هم چنین همسان با نسبت جهانی این پراکندگی است. در مورد مردان چندهمسر نیز این نسبت ۱۵/۵٪ بود که همین هم‌سویی را نشان داد.

در مورد پراکندگی نسبت دل‌بستگی دوسوگرا در مردان تک‌همسر و چندهمسر (۱۱٪، ۲۰٪) باید عنوان داشت که این نسبت در مردان تک‌همسر، مشابه نسبت‌های بدست آمده در سایر پژوهش‌هاست (مظاهری، ۱۳۷۹؛ صدقی طارمی، ۱۳۸۳). لیکن در مردان چندهمسر این نسبت از دو منظر متفاوت است، از یک سو بالا بودن این نسبت ۲۰٪ در مقایسه با سایر نسبت‌ها (مظاهری ۱۳۷۹، این نسبت را ۷/۷٪ گزارش کرده است) یافته‌ای قابل تأمل است؛ از سوی دیگر در بررسی پراکندگی سبک‌های دل‌بستگی این نکته مشاهده شده است که افراد دل‌بسته ایمن، بیشترین تعداد، افراد دل‌بسته اجتنابی و دل‌بسته دوسوگرا در مرتبه بعدی فراوانی‌ها قرار دارند (ایمن، اجتناب‌گر، دوسوگرا). لیکن یافته‌های توصیفی پژوهش حاضر بیانگر این نکته است که این نسبت در آزمودنی‌های چندهمسر تغییر کرده و نسبت ایمن، دوسوگرا، اجتناب‌گر را نشان می‌دهد. این نکته با توجه به آن‌که افراد چندهمسر رابطه دل‌بستگی خود را احتمالاً با دو «تصویر دل‌بسته» شکل می‌دهند، می‌تواند مورد بررسی بیشتر واقع شود.

کاربرد آزمون‌های آماری مشخص ساخت که سبک دل‌بسته ایمن در مردان چندهمسر به شکل معناداری بیش از سایر سبک‌ها است. مردان چندهمسر دل‌بسته ایمن، به مراتب بیش از سایر افراد هستند. این یافته با نتیجه تحقیق کنستانتین و کنستانتین (۱۹۷۳) کاملاً هم‌سو است که طی مشاهدات منظم و گسترده خود با استفاده از آزمون‌های (MMPI) و (POI)، هیچ یافته معناداری دال بر نامتعادل بودن افراد چندهمسر از نظر روانی، هیجانی، عاطفی و ابتلا به ناسازگاری‌های زناشویی میان آنان بدست نیاوردند. از آن‌جا که فراوانی معنادار سبک‌های دل‌بستگی نایمن، نشان می‌دهد که نمونه مورد بررسی دارای یکی از عوامل مهم زمینه‌ساز اختلالات آسیب‌شناختی رشدی است، بنابراین نتایج تحقیقات کنستانتین و کنستانتین به سؤال کشیده می‌شد. هرچند یافته‌های دیگری نیز وجود دارند که افراد دل‌بسته نایمن (اجتناب‌گر) را مستعد روابط آشفته جنسی می‌دانند، (به‌عنوان مثال: برن و شیور، ۱۹۹۵؛ فینی، نولر و پتی، ۱۹۹۳) اما باید توجه داشت که رابطه آشفته جنسی امری کاملاً متفاوت با پدیده چندهمسری است.

نتایج بدست‌آمده با توزیع استاندارد سبک‌های دل‌بستگی هم‌خوانی داشته و نشان‌دهنده این امر است که چندهمسری پدیده‌ای نیست که در چارچوب بررسی مشکلات الگوهای رشد مورد توجه

قرارگیرد. هرچند در پایان باید گفت اگرچه ممکن است یافته‌های این پژوهش در تعارض با نتایج تحقیقات نولر و پتی (۱۹۹۳) قرار گیرد که نشان داده‌اند افراد دلبسته ناایمن اجتنابی نسبت به سایر افراد نگرش مثبت‌تری نسبت به روابط جنسی برون زناشویی دارند. باید گفت که این امر اولاً به دلیل تفاوت روابط برون زناشویی غیررسمی در مقایسه با ازدواج که رابطه‌ای پایدارتر و مسئولانه‌تر است بوده، ثانیاً نگرش مثبت افراد دلبسته ناایمن اجتنابی نسبت به روابط جنسی آزاد نیز خود نیازمند بررسی بیشتر است. زیرا طبق تعاریف موجود، افراد دلبسته اجتنابی، می‌باید نسبت به هر نوع برقراری ارتباط با دیگران ناخشنود باشند. پژوهشگر همچنین در پژوهش دیگر خود (۱۳۸۳) مشاهده نمود که میزان تنوع‌طلبی جنسی این عده از افراد دلبسته ایمن کمتر است که این یافته با نتایج بدست‌آمده از تحقیقات هزن و شیور (۱۹۹۰ و ۱۹۹۳) شیور و همکاران (۱۹۹۸) هم‌سوئی دارد.

در این باره به تحقیق هاووز^{۵۴} (۱۹۹۹) می‌توان اشاره کرد که در آن به شکل‌گیری روابط دلبستگی در بافت مراقبت‌های چندگانه^{۵۵} اشاره نموده و تأکید می‌نماید امکان پیدایش رابطه دلبستگی ایمن با بیش از یک «تصویر دلبسته» وجود دارد. بنابراین چندهمسری می‌تواند به‌عنوان دلبستگی چندگانه مورد توجه قرار گیرد.

نتایج پژوهش‌های زیادی که با رویکرد تکامل‌شناختی به بررسی شیوه‌های همسرگزینی پرداخته بودند، تمایل زنان به انتخاب مردان دارای جایگاه اقتصادی و اجتماعی بالا را نشان داده است. در این زمینه مشخص شده، در شرایطی که یک مرد از لحاظ اقتصادی توانمند بوده به‌نحوی که به‌عنوان پایگاه حمایت‌کننده قوی برای زن به‌شمار رود، صرف‌نظر از وضعیت تأهل یا تجرد وی، مورد توجه و اقبال زنان قرار می‌گیرد. این امر خاصه در زمانی که علاوه بر پایگاه اقتصادی، مرد از پایگاه اجتماعی بالایی نیز برخوردار بوده باشد، شدت می‌گیرد (هنری و همکاران به‌نقل از باس، ۱۹۸۹، ۱۹۹۲؛ باس و بارنز، ۱۹۸۶). با وجود این شواهد می‌توان رفتار چندهمسری مردان را رفتاری ترکیبی که در تعامل با شرایط اجتماعی و روابط بین‌فردی و احتمالاً وجود تمایل از جانب برخی زنان در این زمینه شکل می‌گیرد، ارزیابی کرد. نباید از نقش مؤثر زن‌ها در چنین رویکرد رفتاری در مردها چشم‌پوشی نمود.

از سوی دیگر یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد، اظهارات دونپورت (۲۰۰۴)، درویش‌پور (۲۰۰۱)، کلمن (۱۹۸۸)، که سعی در اسناد صفات روانی - اجتماعی ناهنجار به مردان چندهمسر دارند، حداقل در چارچوب بررسی رشدنگر و از دیدگاه دلبستگی موضوعیت نمی‌یابد. به‌نظر می‌رسد این اظهارات بیش از آن‌که بر مبنای روش‌شناسی علمی صورت گرفته باشد، براساس نظریه‌پردازی‌های جامعه‌شناختی ارائه شده‌اند که اگر دسترسی به یافته‌های پژوهشی فوق و یا شیوه مطالعه آن‌ها وجودداشت، امکان مقایسه بهتر فراهم می‌شد. هرچند یافته‌های پژوهش حاضر، هم‌سو با نظراتی است که از موضوع چندهمسری به‌عنوان پدیده‌ای یاری‌رسان جهت حل برخی از مشکلات خانواده‌ها

طرفداری می‌نماید (سعیدی، ۲۰۰۴). اما به‌نظر می‌رسد این پژوهش نیز به جای تحلیلی با روش‌شناسی علمی بیشتر بر مبنای دفاع از اصول ارزشی شکل گرفته باشد. به هر حال نتایج مؤید این نکته است که افراد چندهمسر از لحاظ شکل‌گیری الگوی دلبستگی، کاملاً بهنجار بوده، بنابراین روابط بزرگسالی ایشان نیز فاقد عامل رشدی زمینه‌ساز الگوهای مرضی است. اگر هم مشکلاتی در سازگاری زناشویی از خود نشان می‌دهند (دونپورت، ۲۰۰۴) علل این امر را می‌توان در ساختار پیچیده روابط مثلثی، بین شوهر و همسران و یا مشکلات سازگاران در ازدواج اول که خود منجر به ازدواج بعدی شده، جستجو کرد. از عوامل موثر دیگری که می‌تواند رفتار چندهمسری را شکل دهد می‌توان به سطح تمایل جنسی یا رفتار تنوع‌طلبی جنسی افراد اشاره کرد، که این امر خود به‌عنوان موضوع یک پژوهش دیگر قابل بررسی است.

یادداشت‌ها

1. Sex orgy
2. extramarital
3. Polygamy
4. sexual partner
5. primordial images
6. Frager
7. Fadiman
8. mating system
9. Cartwright
10. Badcock
11. Shaver
12. Hazan
13. Edward John Mostyn Bowlby
14. ethology
15. Systems Theory
16. growth of love
17. behavioral systems
18. species-specific systems
19. reproductive fitness
20. Cassidy
21. primate
22. attachment behavior
23. Crain
24. Lyons-Ruth
25. Feeney
26. Noller
27. Allgeier & Allgeier
28. attachment schema
29. Erdman
30. Caffery
31. Mc Carthy
32. Internally organized expectations
33. internal working models
34. Bertherton
35. Ridgeway
36. attachment dynamics
37. partners
38. attachment figure
39. Zeifman
40. Trinke
41. Bartholomew
42. Mc Clure et al
43. Neubeck
44. Schetzler
45. Moultrap
46. Hoack
47. Koyne
48. Brehm
49. Kolevzon
50. ethologic
51. romantic and marital relationship
52. Kirkpatrick
53. complex emotional dynamics
54. Howes
55. multiple caregivers

منابع

- توین‌بی، آرنولد (۱۳۷۸). **تاریخ تمدن تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر**، ترجمه یعقوب‌آزند، تهران: انتشارات مولی.
- درویش‌پور، مهرداد (۲۰۰۱). **چالش‌گری زنان علیه نقش مردان**، چاپ دوم، سوئد: نشر باران.
- دورانت، ویل (۱۳۶۷). **تاریخ تمدن؛ مشرق زمین، گهواره تمدن**، ترجمه ع. آرام پاشائی و ا.ح. آریان‌پور، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- دورانت، ویل (۱۳۶۷). **تاریخ تمدن؛ یونان باستان**، ترجمه ا.ح. آریان‌پور، ف. مجتبابی و ه. پیرنظر، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- شولتز، دوان (۱۹۹۰). **نظریه‌های شخصیت**، ترجمه یوسف کریمی، فرهاد جمهری و همکاران ارسباران، تهران: فروید، زیگموند (۱۳۸۲). **ناخوشایندی‌های فرهنگ**، ترجمه امید مهرگان، تهران: نشر گام‌نو.
- کریستینسن، آرتور (۱۳۷۴). **وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاه‌هنشاهی ساسانیان**، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کمبل، جوزف (۱۹۸۷). **قدرت اسطوره**، ترجمه عباس فجر، تهران: نشر مرکز.
- لوکاس، هنری (۱۳۸۲). **تاریخ تمدن**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر سخن.
- مارمل، دونالد (۱۳۷۸). **تاریخ جهان لاروس: روزگار باستان و قرون وسطی**، هیأت مؤلفان، تهران: انتشارات سروش.
- ماروین، پری (۱۳۷۷). **تاریخ جهان**، گروه نویسندگان، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران: انتشارات فردوس.
- مظاهری، محمدعلی (۱۳۷۷). **الگوهای دلبستگی نوزادان ایرانی**، مجله روان‌شناسی، (۸-۴)، ص ۳۱۵-۲۹۲.
- مظاهری، محمدعلی (۱۳۷۸). **الگوهای دبستانی کودکان پیش دبستانی**، مجله روان‌شناسی، (۱۲-۴)، ص ۳۴۰-۳۲۰.
- مظاهری، محمدعلی (۱۳۷۹). **نقش دلبستگی بزرگسالان در کنش‌وری ازدواج**، مجله روان‌شناسی، (۱۵-۴)، ص ۳۸۱.
- مظاهری، محمدعلی (۱۳۸۳). **بررسی رابطه سبک‌های دلبستگی و تقاضای طلاق**، تحقیق منتشر نشده.
- هنری، لوکاس (۱۳۸۲). **تاریخ تمدن**، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر سخن.
- هوار، کلمان (۱۳۷۵). **ایران و تمدن ایرانی**، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- Ainsworth, M. D. (1989). Attachments beyond Intimacy, *American psychologists*, 44, 709-716.
- Allgeier, A. R. & Allgeier, E. R. (1995). *Sexual Interaction*, Heath and Company, Lexington.
- Badcock, C. (2000). *Evolutionary psychology: A critical introduction*, Massachusetts: polity press.
- Cassidy, J. & shaver, P. R. (1999). *Hand Book of attachment theory research And clinical Applications*, NY : Guilford press.
- Davenport, V. J. (2004). *An apology for mohammed and the koran*, Internet source.
- Erdman, P. and Caffery, T. (2003). *Attachment and Family Systems conceptual, Empirical, and therapeutic relatedness*, NY: Brunner-Routledge.
- Harlow, H.F.(1962). The development of affectional patterns in infant monkeys. In B.M. Foss (Ed.), *Determinants of infant behavior*, Vol. 1, 75-88. NY: Wiley.
- Harlow, H. F. (1958). The Nature of love. *American psychologist*, 13, 673-685.
- Hazan, C., Shaver, P. (1987). Romantic love conceptualized as an attachment process, *journal of personality, attachment psychology*. S2, 511-524.
- Hazan, C., shaver, P.R.(1990). Love and work: An Attachment theoretical perspective, *Journal of personality and social psychology*, 59(2), 270-280.
- Hazan, C. Zeifman, D. (1994). Sex and the psychological tether, *Advances in personal relationships*, 5, 151-177.

- Kolevzone, M. A. and green , R. G. (1993). Family therapy Models. NY: springer-verlag.
- Lyons-Ruth and karlen. (1996). Attachment relationships among children with aggre behavior problems , journal of consulting and clinical psychology,64(1),64-73.
- ltrap, D. (1986). How to treat couples involved in extramarital affairs, Behavior today,51,7-3.
- saeedi. (2004). In Defense of Muhammed and the Quran , Internet source .
- Sears, R. R. Maccoby, E. E.; Levin, H. (1957). Patterns of child rearing. Evanston, IL: Row, Peterson.
- Schaffer, H. R.; Emerson, P. E. (1964). The development of social attachment in infancv. Monographs of the society for research in child development, 29 (3, Serial No. 94), 1.
- Sharpe, Sheila, A. (2000). THE WAYS WE LOVE: A developmental approach to treating couples. NY: Guilford press.
- Shaver, P.; Hazan, C. and Bradshaw, D. (1988). Love as attachment: M.L. Barnes (Eds.), The Psychology of Love, New Haven, CT : Yale. university Press, 68-99.
- Simpson, J. A. (1990). Influence of attachment styles on romantic relationships, Journal of personality and social psychology, 59(5). 971-980.

